

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

تفصیل مرحوم شیخ انصاری

بحث در تفصیل مرحوم شیخ اعظم شیخ انصاری (رضوان الله تعالی علیه) بود. مرحوم شیخ فرمودند که حدیث لاتعاد شامل ناسی می شود، شامل جاهل قاصر هم می شود. اگر کسی از روی جهل قصوری، یکی از اجزاء غیر خمس را ترک کرد و بعد از نماز متوجه شد، اینجا اعاده بر او واجب نیست؛ اما کسی که جاهل به مقصر است و جهلش عن تقصیر هست این مشمول حدیث لاتعاد نیست.

کسی که از روی تقصیر یک جزئی از اجزاء را ترک می کند و جاهل مقصر است، اینجا اعاده بر او واجب است. بحث در این بود که وجه این کلام شیخ چیست؟

تا به حال سه دلیل برای این مسئله ذکر شد و ملاحظه فرمودید که هر سه دلیل ناتمام بود. هر سه دلیل قابلیت استدلال نداشت.

دلیل چهارم بر تفصیل شیخ انصاری

یک روایتی هست به عنوان خبر مسنده بن زیاد که این روایت را مرحوم مفید در امالی در مجلس سی و پنجم امالی این روایت را ذکر کرده و روایت در ذکر این آیه شریفه 149 از سوره انعام است. آیه این تعبیر «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» در ذیل این آیه شریفه این روایت از امام صادق (علیه السلام) وارد شده که حضرت فرمودند: «ان الله تبارک وتعالی: يقول للعبد يوم القيامة، خداوند متعال به بنده خودش در روز قیامت می فرماید: عبادی، اُ کنت عالماً، آن عبادی که تکلیفش را انجام نداده به او خطاب می شود که آیا تو عالم بودی و انجام ندادی تکلیف را؟ فان قال نعم، اگر در جواب بگوید نعم، قال له افلا عملت بما علمت، چرا عمل نکردی به آنچه که دانستی؟ و ان قال کنت جاهلاً، اما اگر عبد بگوید نه من نسبت به این تکلیف جاهل بودم، قال افلا تعلمت حتي تعمل؟ چرا یاد نگرفتی؟ تا این که عمل بکنی.

شاهد بر همین قسمت دوم است که وقتی که عبد در روز قیامت بگوید من جاهل بودم به این تکالیف، آنوقت جواب داده می شود که تو چرا یاد نگرفتی تا عمل بکنی؟ فیخصم، این یخصم کنایه از این است که ای یغلبه فی الاستدلال، فی الاحتجاج، یعنی با این جواب خداوند غلبه پیدا می کند بر عبد در استدلال و در احتجاج. بعد حضرت فرمودند «فتلك الحجة البالغة». حجة بالغه یعنی همین حجتی که روز قیامت خدا به وسیله او بر عبد و بر بندگان احتجاج می کند و قابل جواب هم نیست و قابل رد کردن هم نیست.

آمده اند به این روایت استدلال کردند. گفته اند که این افلا تعلمت حتي تعمل، این در مورد جاهل مقصر معنا دارد جاهل قاصر اصلاً چون در جهلش قصور دارد و توجهی به جهلش ندارد. نمی داند که جاهل است. نمی داند در این عملی که انجام می دهد ممکن است تکلیفی از طرف خدا باشد و خبر نداشته باشد. جاهل قاصر، جهلش هم یک جهلی است که مورد توجه خودش نیست؛ اما این حرف و این استدلال که به یک کسی بگوییم که چرا این کار را انجام ندادی؟ بگوید که من جاهل بودم بگویم

می‌رفت و یاد می‌گرفت. این افلا تعلمت مربوط به کسی است که به جهل خودش توجه داشته باشد و اعتنا نمی‌کند و نرود این جهل را برطرف کند. این می‌شود جاهل مقصر. جاهلی که در جهل خودش به اختیار خودش باقی می‌ماند و نمی‌رود این جهل خودش را حل کند، این جهل خودش را از بین ببرد. قدرت دارد برود از یک کسی سؤال کند و جهلش برطرف شود؛ اما در منزل نمی‌نشیند و به جهلش ادامه می‌دهد.

پس این افلا تعلمت، فقط در مورد جاهل مقصر معنا دارد. پس روایت می‌گوید کسی که جهلش، جهل عن تقصیر باشد این عذرش در پیشگاه خدا قبول نیست. در نتیجه جاهل مقصر تکلیف دارد. جاهل مقصر در حین جهل خودش، تکلیف دارد. حالا که تکلیف دارد اعاده بر او واجب است.

پس ما در دلیل چهارم می‌گوییم با این خبر مسعده بن زیاد بیایم حدیث لاتعاد را منحصر کنیم به جاهل قاصر؛ و به یک عبارت دیگر حدیث لاتعاد فی حد نفسه، همان‌طوری که شامل ناسی و جاهل قاصر می‌شود، صلاحیت اینکه شامل جاهل مقصر هم بشود دارد؛ اما این خبر مسعده بن زیاد می‌آید جاهل مقصر را از حدیث لاتعاد خارج می‌کند. می‌گوید جاهل قاصر اعاده بر او واجب نیست، اگر کشف خلاف شد، اما جاهل مقصر اعاده بر او واجب است.

بر طبق این روایت عمل شده است. بعضی از بزرگان مثل مرحوم شیخ انصاری هم سند روایت را تصحیح کردند. بعضی‌ها می‌گویند مصحح‌های مسعده بن زیاد و بعضی‌ها می‌گویند خبر مسعده بن زیاد؛ اما روایتی است که بر طبقش عمل شده است. یعنی بعضی از بزرگان بر طبق این روایت حتی فتوا داده اند به وجوب تعلّم. وقتی وارد مباحث تقلید می‌شوید یکی از مسائلی که آنجا می‌گویند این است که انسان مسائلی را که امکان دارد مورد نیازش باشد این تعلّم آنها بر او واجب است. حالا البته وجوب تعلّم را بعضی‌ها یک وجوب طریقی برایش قائلند و بعضی‌ها برایش وجوب نفسی و وجوب اصلی قائلند؛ اما بالاخره مستندشان همین روایت است همین روایت مسعده بن زیاد است.

نقد دلیل چهارم

اینجا یک اشکالاتی به این دلیل چهارم وارد شده است. اولین اشکال این است که این روایت مسعده بن زیاد در مقام بیان مؤاخذه است؛ یعنی جاهل مقصر در روز قیامت مؤاخذه می‌شود، اما جاهل قاصر مؤاخذه نمی‌شود و بین مؤاخذه و وجوب اعاده ملازمه وجود ندارد.

یعنی ممکن آن یقال که جاهل مقصر مانند جاهل قاصر در این حکم مشترکند که هر دو اگر بعداً برایشان کشف خلاف شد و متوجه شدند یک جزئی از اجزاء واجب نماز را نیاوردند اعاده بر اینها واجب نیست. در عدم وجوب اعاده بین جاهل قاصر و جاهل مقصر فرقی وجود ندارد. ولی جاهل مقصر مؤاخذه دارد اما جاهل قاصر مؤاخذه ندارد.

بنابراین ما یک ملازمه‌ای را نمی‌توانیم قائل باشیم. بگوییم اگر در یک جا مؤاخذه وجود دارد این مؤاخذه کشف از وجوب اعاده دارد. بلکه جاهل قاصر چون توجهی به جهلش ندارد، این عقاب ندارد. جاهل مقصر توجه به جهلش دارد و می‌تواند جهلش را هم برطرف کند، ولی نمی‌رود برطرف کند. بخاطر همین تفصیلی که در جهل دارد این باید عقاب شود اما بین مؤاخذه و عقاب و مسئله اعاده هیچ تلازمی وجود ندارد. بنابراین این اولین اشکال که اشکال واردي هم هست که ما نمی‌توانیم به این روایت استدلال کنیم بر اینکه جاهل مقصر اگر بعداً برایش کشف خلاف شد این باید اعاده کند.

او استحقاق عقاب دارد و استحقاق عقابش برای این است که این جهل مستند به خودش است. توجه دارد به اینکه جاهل است. حال که توجه دارد به اینکه جاهل است باید برود و جهلش را برطرف کند؛ اما منافاتی هم ندارد که بگوییم این جاهل مقصر بالاخره جاهل به واقع بوده است. درست است نرفته واقع را پیدا کند و می‌توانست برود سؤال کند و واقع را پیدا کند، اما حالا

که نرفته و لو کوتاهی هم کرده، اما دیگر اعاده لازم نیست.

از نظر فقهی بین مسئله مؤاخذه و مسئله اعاده هیچ ملازمه‌ای وجود ندارد. البته ما موارد دیگری هم داریم. مثلاً ببینید کسی نماز می‌خواند، مثلاً در نمازش یک نظری هم به نامحرم عمداً می‌کند. اینجا در عمل خودش معصیت هم کرده است، اما نمی‌گویند اینجا باید نمازش را بعداً چه کند؟ اعاده هم بکند؟ این یک معصیتی در حین نماز مرتکب شده است اما اعاده لازم نیست.

یا مثلاً در باب قرائت در نماز خصوصاً در باب حج؛ اگر الان کسی آمده حج، قرائت نمازش را می‌داند که درست نیست، حج خودش را آمده انجام می‌دهد این چهل سال پنجاه سال ازش گذشته تا حالا می‌توانست برود در شهر خودش پیش افراد وارد قرائت نمازش را درست کند، برایش واجب هم بوده که برود قرائت نمازش را هم تصحیح کند، اما نکرد. حالا آمده حج انجام داده است. اینجا آن فتوای اکثر فقها حجتش صحیح است ولو اینکه این قرائت نمازش هم یک اشکالاتی داشته باشد.

می‌گویند همانطوری که خودش می‌تواند بخواند. بعضی‌ها هم احتیاط می‌کنند که به جماعت هم بخواند و بعضی‌ها هم جماعتش را درست نمی‌دانند. بعضی‌ها هم احتیاط می‌کنند نائِب بگیرد. بعضی‌ها هم می‌گویند نائِب احتیاج نیست. اکثر می‌گویند که نه جماعت لازم است نه نائِب لازم است که بگیرد هر جوری خودش می‌تواند بخواند.

حال این نمازش را می‌خواند حجتش هم تمام می‌شود. اینها می‌گویند حجتش صحیح است و اعاده ندارد ولو اینکه در این که نرفته نماز و قرائت نمازش را تصحیح کند این کوتاهی کرده است.

پس ما مواردی را داریم، حال شاید انسان یک مقدار در ابواب فقهی تأمل کند، مواردی را داریم عقاب هست بخاطر یک جهتی، اما اعاده نیست. اینجا نمی‌گویند حالا که قرائت نمازش این چنین بوده و استحقاق عقاب دارد پس باید حجتش را بعداً اعاده کند. ملازمه بین اینها وجود ندارد. یا اصلاً کسی در اصل نمازش، قرائت خودش اینطور است. حال پنجاه سال است دارد نماز می‌خواند، می‌تواند هم برود تصحیح کند، اما حالا بعداً متوجه شد به این که قرائتش اشکال دارد اگر جاهل مقصر هم باشد بعضی‌ها فتوا می‌دهند که اعاده واجب نیست.

علی‌ای حال طبق همین نظائری که عرض کردیم بین مسئله مؤاخذه و بین مسئله اعاده هیچ گونه ملازمه‌ای نیست. ممکن است عمل غیر صحیح باشد اما اعاده واجب نباشد. این عمل مطابق با واقع نیست صحیح هم نیست ولی بین این آدم و آدمی که عالماً عامداً می‌آید باطل می‌کند فرق می‌کند.

اگر انسان خیلی دقت کند ممکن است در واقع نه به حسب ظاهر در واقع نمازهای اکثر مردم غیر صحیح دارد واقع می‌شود. از وضویشان گرفته از مقدمات نماز گرفته از واجبات نماز گرفته، متأسفانه اکثر مردم یک توجه ابتدائی به نماز دارند. این واقعاً غیر صحیح است اما کسی نمی‌آید بگوید که حالا باید اعاده کند. علی‌ای حال از نظر فقهی بین مؤاخذه و بین اعاده هیچگونه ملازمه‌ای وجود ندارد.

پاسخ دوم به روایت

جواب دوم این است که اصلاً حدیث دلالت بر مؤاخذه هم ندارد. حدیث می‌گوید خداوند احتجاج می‌کند علیه این جاهل. چرا نرفتی یاد بگیری؟ اما دلالت بر اینکه این شخص استحقاق عقاب هم دارد همچنین دلالتی ندارد.

خداوند در روز قیامت می‌خواهد به این عبد بفرماید تو کوتاهی کردی اما کوتاهی کردن با استحقاق عقاب هم ملازمه ندارد. این راه برایش باز بوده.

خوب این را دقت کنید ممکن است که در روز قیامت جاهل مقصر بگوید خدایا خب این بندگان که نماز تام الاجزاء والشرائط را خواندند و الان داری اینها را به بهشت می‌بری ما را هم به بهشت ببر. در مقام نفی این اعتقاد، این احتجاج درست است.

یعنی کسی اگر چنین توهمی را بکند خدا می‌فرماید افلا تعلّمت، می‌خواستی تو هم بروی یاد بگیری. ولی این افلا تعلّمت باز یک ظهور روشنی ندارد که تو استحقاق عقاب هم داری. ما همین مقدار می‌توانیم بگوییم جاهل مقصر استحقاق مذمت دارد اما اینکه جاهل مقصر استحقاق عقاب هم داشته باشد. این هم معلوم نیست فرق میان جاهل و قاصد و مقصر را خب مشهور هم اینطور می‌گویند می‌گویند جاهل قاصر لا يستحق العقاب، اما جاهل مقصر يستحق العقاب. ما عرضمان این است که چرا این وجهی برایش خیلی وجه محکمی نیست ولو اینکه این مطلب یک مطلب مشهوری هم هست.

نه بهشت نگذارد دلیل بر این نیست که جهنم ببرد او را، این استحقاق بهشت ندارد اما هر کسی استحقاق بهشت نداشت استحقاق جهنم دارد مثل این است که شما ببینید این چیزها چیزهایی است که عقلائی هم هست اگر بیایند بگویند که هر کسی این عمل خوب را انجام بدهد به او جایزه می‌دهیم حالا اگر یک کسی انجام نداد بعد بگوید خب جایزه هم به من داده بشود به او بگوییم که نه تو جاهل بودی بعد بگوید که خب من جاهل بودم می‌گوییم خب می‌خواستی بروی یاد بگیری. این افلا تعلّمت این دلیل بر این نیست که این حتماً استحقاق عقاب دارد بله. استحقاق مذمت دارد بله این سبب می‌شود که استحقاق مدح و استحقاق سواد نداشته باشد این آدمی که جاهل مقصر بود دیگر نباید به آن ثواب داده بشود عرض کردم این یک بیان نزدیک به ذهنی است جاهل مقصر در روز قیامت اگر منتظر ثواب هم باشد بگوید خب من نماز خواندم حالا نسبت به اینکه قرائت جزء نماز است من جاهل مقصر بودم اما جاهل که هست بالاخره. خب پس می‌گوید مثل دیگرانی که استحقاق بهشت یا درجات بالای بهشت را دارند من هم این همه نماز خواندم خداوند می‌تواند به او بفرماید که تو استحقاق ثواب نداری. آنچه که از این خبر مسعده بن زیاد استفاده می‌شود همین مقدار است که جاهل مقصر لا يستحق الثواب، اما دیگر نمی‌توانیم ازش استفاده بکنیم که يستحق العقاب. عقاب و مواخذة استحقاق او را دارد به نظر ما یک دلالت روشنی بر این مطلب نیست بله اگر بیایم بگوییم که هر کسی استحقاق ثواب ندارد استحقاق عقاب دارد یک ملازمه‌ای بین این دوتا درست کنیم بگوییم هر کسی استحقاق ثواب ندارد حتماً استحقاق عقاب دارد نه. این یک چیزی است که در جای خودش بطلانش روشن است عده‌ای هم هستند در روز قیامت نه جهنمی هستند و نه بهشتی هستند اصلاً نه استحقاق ثواب دارند نه استحقاق عقاب دارند. بین اینها هیچ ملازمه‌ای وجود ندارد بنابراین البته حالا بیشتر باید روی این مسئله فکر بفرمایید. مشهور هم نیست که تا حالا شنیدید. مشهور می‌گویند جاهل قاصر لا يستحق العقاب، اما جاهل مقصر، يستحق العقاب.

ما می‌خواهیم عرض بکنیم که این حرف از کجا آمده چرا بگوییم جاهل مقصر استحقاق دارد اگر بخواهیم به این روایت استدلال بکنیم افلا تعلّمت حتی عمل، این فقط در مقام این است که بگوید تو استحقاق ثواب نداری همین مقدار را دلالت می‌کند همین مقدار دلالت دارد که این عملی که این انجام داده نماز ناقصی که خوانده به خاطر جهل تفسیری‌اش استحقاق ثواب به او ندهند ما بگوییم که استحقاق عقاب هم دارد این مطلب خیلی معلوم نیست که حالا روی این شما بیشتر دقت کنید یک مقداری کلمات را هم مراجعه بفرمایید ببینید آیا این حرف یا عرضی که ما داریم این تام است یا تام نیست؟

دلیل مشهور هم همین روایت است، حالا تجری را، خود تجری اول الکلام است که آیا متجری استحقاق عقاب دارد یا استحقاق عقاب ندارد. در باب تجری، تجری می‌آید در آنجائی که جهل مرکب است. یعنی همه اقسام جهل را شامل نمی‌شود کسی جهل مرکب دارد، یعنی یقین دارد که این خمر است بر خلاف یقینش عمل می‌کند. بعداً معلوم می‌شود که این آب بوده آنجا آخوند می‌فرماید متجری استحقاق عقاب دارد شیخ و یک عده زیادی می‌گویند که متجری استحقاق عقاب ندارد آن باز مسئله مبنائی می‌شود و تازه در بعضی اقسام جهل به درد می‌خورد نه در همه اقسام جهل. این هم جواب دومی که از این حدیث داده شد.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ